**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه دوم**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و بیست و هفتم\_22 تیر 1399**

بحث این چند روز مخصوصا این بحث امروز از نظر عبارت به ویژه در آخر بحث اغلاق هایی دارد، تا آن جا هم که من حواشی و شروحی مثل بحر الفوائد، اوثق الوسائل، حاشیه مرحوم سید طباطبائی و دیگران را نگاه کردم؛ آنچه که بتواند روشن و واضح کند مراد را پیدا نکردم، آنچه که عرض می کنم، برداشت خودم از مجموع این عبارات هست، و گمان می کنم مراد حضرت شیخ رضوان الله علیه همین است:

1. ما بنا بر انسداد می گذاریم.
2. بنا بر قول به کشف می گذاریم، یعنی دلیل شرعی بر حجیت ظن قائم بشود.
3. مائیم و چند مظنه، اگر این مظنه ها موافق هم بودند، مودایشان یکی بود، خب بحثی نداریم، تایید می کنند همدیگر را. انما الکلام جایی است که این مظنه ها مثلا سه مظنه با یکدیگر مخالف باشد مدعایش، نتیجه فقهیش فرق بکند.

این جا چند حالت دارد:

1. اگر امر ما دائر بین سه مظنه باشد، و یکی از این سه ظن به اعتبارش داشته باشیم، آیا مرجح است یا نه؟ این بحث گذشته ما بود که ثابت شد نه. پس سه مظنه داریم، یکیش ظن به اعتبارش داریم، آیا این ترجیح دارد یا نه.
2. چهار مظنه داریم که سه مظنه از این 4 مظنه، ظن به عدم اعتبارش داریم. ظن به عدم اعتبار. یکیش نه. آیا این جا این که این سه تا ظن به عدم اعتبارش داریم، باعث می شود سراغ آن چهارمی برویم یا نه؟

بحث ما الان این صورت دوم است. از پایان صفحۀ 486، صفحه 487 و 488، این صورت دوم.

1. در این بین یک صورت سومی هم خودش را نشان می دهد و ان این که چند تا مظنه داشته باشیم، نه این که یکی از انها، یا دو تا از انها یا بیشتر و یا کمتر، دلیل ظنی بر عدم اعتبارش داشته باشیم، نه فقط دلیل بر اعتبارش نداریم.

این سه صورت.

ما باید آن صورت دوم را یک جوری تجزیه و تحلیل کنیم که نه ملحق به قسم اول بشود که دلیل ظنی بر عدم اعتبار یکی داریم، نه ملحق به قسم سوم.

ما باید آنجا که ادعا شده است از بین 4 مظنه، 3 مظنه ظن به عدم اعتبارش را داریم که صورت دوم بود، طوری تحلیل کنیم که نه جز قسم اول باشد و نه جز قسم ثالث باشد، ببینیم موفق می شویم یا نه. بیان همه اش از من است، منتها مراد شیخ این است.

عده ایی گفته اند ما یک صورت دومی داریم که بعضی از ظنون دلیل ظنی داریم بر عدم حجیتش، ولی یک از این ها را دلیل ظنی نداریم، خب طبیعتا آن که دلیل ظنی بر عدم اعتبارش نداریم، ترجیح دارد بر آن که دلیل ظنی بر عدم اعتبارش داریم، قسم اول کجا بود؟ ترجیح می دادیم آن چیزی را که دلیل ظنی بر اعتبارش داریم. امر ما دایر بود بین الف، باء جیم و دال، می گفتیم در الف دلیل ظنی بر اعتبارش داریم، حالا می گوییم بر باء، جیم و دال، دلیل ظنی بر عدم اعتبار داریم، این باعث می شود از بین این 4 تا سراغ الف برویم که دلیل ظنی بر عدم حجیتش نداریم.

خب حالا مثال: اولویت، استقراء، شهرت. گفته اند این ها سه تا امر اگر کنار یک امر چهارمی مثل خبر واحد قرار رگفت، خبر واحد مقدم است، چون این 3 تا دلیل ظنی بر عدم اعتبارش داریم، خب آن چیست آن دلیل ظنی بر عدم اعتبار؟ می گوییم شهرت داریم که این سه تا حجت نیست، شهرت داریم که این سه تا معتبر نیست و این شهرت می شود یک دلیل ظنی بر عدم اعتبار این سه، پس 4 که خبر واحد است حجت شد. بنا بر انسداد علی القول بالکشف.

تا این جا تمام. من ترتیب کتاب را رعایت نمی کنم.

شیخ انصاری می فرماید این نشد مثال برای آن جا که دلیل بر عدم حجیت داریم، در کجا مثال نشد؟ در شهرت. مثال شهرتتان را من قبول ندارم. چون مثال شهرت جز آن اموری است که دلیل بر حجیت ندارد. نه دلیل ظنی بر عدم حجیت داشته باشد، شهرت اصل درش عدم حجیت است، شما چرا در کنار این ها، شهرت را اوردید؟ در کنار استقراء و اولویت؟ حالا سراغ استقراء و اولویت هم می آییم البته. پس شهرت را از دور خارج کن، شهرت مثال برای جایی است که شما دلیل بر حجیت ندارید و اصل می شود عدم حجیت، نه این که دلیل ظنی بر عدم حجیت داریم، این همه فقهاء شما به شهرت عمل کردند به شهرت عمل توجه کردند، کجا ما دلیل داریم ظنیا بر عدم حجیت شهرت فتوایی. نهایتا می توانید بگویید دلیل بر حجیت نداریم و فرق است بین وجود دلیل ظنی بر عدم حجیت و بین اصل عدم حجیت. اینجا اصل عدم حجیت است. این مثال شهرت است، هیچ وقت هم شهرت بر عدم حجیت شهرت ما نداریم که دلیل ظنی بر عدم حجیت شهرت باشد، نهایتا اصل بر عدم حجیت داریم. این مثال شهرت که رفت کنار.

پس هیچ وقت مشهور عدم اعتبار شهرت نیست نهایتا شهرت دلیل بر اعتبار ندارد.

این بحث شهرت.

دو تا مثال دیگر داشتید، اولویت و استقراء. ببینیم آیا اولویت و استقراء جز خانواده ایی هستند که دلیل ظنی بر عدم حجیتشان داریم. یکی از راه هایی که می تواند بگوید اولویت و استقراء مثال برای انجایی است که دلیل ظنی برای عدم حجیتش داریم این است که بگوییم این قیاس است و اصحاب ما قیاس را کنار گذاشتند، پس این دو تا راه هم کنار گذاشتند.

جواب، اصحاب کجا این ها را کنار گذاشتند؟ اصحاب غیر واحد منهم هم اولویت را عمل کردند، هم استقراء را عمل کردند، پس از راه قیاس نمی توانید بگویید این جا دلیل ظنی بر عدم اعتبارش داریم.

می ماند یک دلیل دوم، کسی بگوید قیاس اولویت داخل روایت ابان است. روایت ابان دلالت دارد بر منع از قیاس اولویت، یک انگشت 10، دو انگشت، 20، سه انگشت 30، معنایش این نیست که 4 انگشت 40، قیاس نکنید، اولویت ممنوع می شود با توجه به روایت ابان.

جواب: اولا خیلی از آن آقایانی ک هبه قیاس اولویت عمل کرده اند، روایت ابان را پذیرفته اند یعنی قبول نکرده اند که روایت ابان شامل قیاس اولویت هم بشود. پس چه دلیل ظنی دارید بر این که قیاس اولویت ممنوع است، همان شهرتی که شما منبع قرار می دهید برای دلیل ظنی بر عدم حجیت این 3، از جمله قیاس اولویت، خیلی از آقایان اینجور نیستند، روایت ابان را قبول دارند، قیاس اولویت را هم قبول دارند. از بیان ما( اول صفحۀ 488)، که گفتیم عده ایی هم به استقراء، هم به قیاس اولویت عمل کرده اند، از این بیان واضح می شود سراغ روایت جناب ابان هم نباید بروید، چون این آقایان روایت ابان را قبول دارند، قیاس اولویت را هم قبول دارند.

پس معلوم می شود ظن به دخول قیاس اولویت تحت روایت ابان نداریم.

این یک.

دوما، تکرار می کنم ولو فرض ذلک این جا داخل می شود قسمی که ما دلیل داریم بر عدم اعتبارش، دلیل مورد قبول نه دلیل ظنیا. چون اذا دار الامر بین دو چیز یکی روایت ابان، دیگری اولویت، آنی که متیقن الاعتبار از ان دوست روایت ابان است. حال اگر اولویت حجت باشد ولی روایت ابان حجت نباشد این ممکن نیست، پس اولویت آمد داخل آن قسمی شد که دلیل داریم بر عدم اعتبارش نه آن که ظن به عدم اعتبارش داریم. اولویت می افتد جای آنجا که ما دلیل داریم بر عدم اعتبارش نه ان که مظنه بر عدم اعتبارش داشته باشیم.

اجازه بفرمایید دو مرتبه من با یک تقسیم بندی جدید تر مراد مرحوم شیخ را توضیح بدهم.با متن کتاب کاری نداریم و از همه مثال ها هم میبُریم.

شما بنابر انسداد گاهی امرتان دائر می شود بین الف، باء جیم و دال:

1. گاهی از بین این الف، باء جیم و دال، الف دلیل ظنی بر اعتبار دارد. گفتیم ظن در اینجا نمی تواند معیّن باشد، این بحث گذشته.
2. بین الف، باء جیم و دالی گیر کردیم که الف، باء و جیم دلیل بر عدم حجیت ندارد، لا دلیل علی حجیته، و لو ظنا، اصل می شود عدم حجیت. ظنی است که اصل درش عدم حجیت است. آیا بنا بر قول به کشف اگر انسدادی شدیم، این باعث ترجیح است؟ می گوییم دلیل بر ترجیح ندارد که دال در این جا بر این 3 تا ترجیح داشته باشد، بنابر قول به انسداد.
3. امر ما دائر بین الف، باء، جیم و دال است، که الف، باء و جیم، دلیل ظنی بر عدم اعتبارش داریم، شیخ می فرماید اولا این مثال ندارد عملا، ثانیا مثال هم داشته باشد باز موجب ترجیح نیست.
4. الف، باء جیم و دال مردد باشیم، یکی از این ها، دو تا از اینها، سه تا از این ها، دلیل معتبر بر عدم اعتبارش داشته باشیم، خب اینکه معلوم است می رود کنار. اگر من دلیل معتبر داشتم که قیاس اولویت حجت نیست، خب قطعا می رود کنار دیگه چرا می گویید دلیل ظنی؟ این مثال برای دلیل ظنی نشد.

این توضیح مراد مرحوم شیخ با عبارت خودم، فکر می کنم مراد مرحوم شیخ این است اگر چه عبارات اغلاق هایی دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.